

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشتاز

فرستنده: گروه پروسه
نویسنده: سیلوی براییان
برگردان از: مارال س.
۱۱ مارچ ۲۰۱۴

پرولترهای پرولترها*

از میان رهبران شان، پدران شان، صاحبکاران شان و همسران شان؛ راه‌های پرفرازونشیب رهائی زنان در امپراتوری

دوم...

متن پیش‌رو، توضیح کوتاهی است در شرح مبارزات زنان کارگر در فرانسه برای بهبود شرایط زندگی و کارشان در سال‌های پیش از کمون پاریس. گرچه این نوشتار جامع نیست و همه آنچه طی دهه‌ها مبارزه گذشته را بازگو نمی‌کند، اما به‌رغم محدود و مؤجز بودن، سعی دارد تا تصویری کلی از روند مبارزات زنان کارگر را در آستانه کمون پاریس به‌دست دهد و فضای مبارزاتی آن دوره را ترسیم کند.

پس از به تصویر کشیدن اوضاع اسفناک کار زنان کارگر، مختصری از راهکارهای زنان (و تا حدی مردان) سخن به میان می‌آید؛ راهکارهایی که از سوی زنانی که خود درگیر مبارزه بودند، اندیشیده شده بود و به مدد سازمان‌هایی که زنان طی مبارزات خود به ضرورت‌شان پی‌برده بودند، اجرائی شد و تا اندازه‌ای هم توانست جوابگوی نیاز فوری و ضروری بخشی از زنان باشد.

با عمیق شدن در تاریخ مبارزات زنان، و به‌ویژه زنان کارگر و تأمل در اوضاع و احوال امروز جنبش زنان، درمی‌یابیم که پرسش‌هایی که پیش روی ماست، مشابه همان پرسش‌هایی است که نزدیک به یک قرن و نیم پیش برای کموناردها و مبارزان جنبش زنان در آن دوره نیز مطرح بوده است. نویسنده بدون این که خود را در این متن به یافتن پاسخی برای این پرسش‌ها مقید سازد، یکبار دیگر آن‌ها را به طور ضمنی پیش می‌کشد؛ زن یا پرولتر، چه کسی سوژه مبارزات انقلابی است؟ نسبت زنان با انقلاب اجتماعی چیست؟ آیا انقلاب به رهائی زنان هم خواهد انجامید؟

گرچه حتا امروز این پرسش‌ها پاسخ جامع و یگانه‌ای دریافت نکرده‌اند، اما خوب می‌دانیم که پاسخ به پرسش‌هایی از این دست است که آینده مبارزه را رقم می‌زنند؛ نه به این معنا که پیشرفت مبارزه منوط به یافتن پاسخ برای این پرسش‌ها باشد، بلکه به این معنی که قطعاً نوع پاسخ ما تعیین‌کننده شیوه مبارزه‌مان خواهد بود و مسیر مبارزه‌مان را مشخص خواهد کرد. بی‌تردید بسیاری از راه‌های حل، خود را در متن مبارزه و در جریان مبارزه نشان خواهند داد. در مسیر مبارزه و در فرایندی که رو به رهائی دارد روشن می‌گردد که تأکید روی هویت زنانه (و به تبع آن روی جنبش زنان)، تا کجا می‌تواند امکانی فراهم سازد که مبارزات رهائی‌بخش پیش برود و انقلاب اجتماعی رخ دهد؟

آنچه در این خطوط روایت می‌شود نه درست‌ترین نگاه به تاریخ مبارزه زنان است، نه تمام آنچه می‌توان در این باره گفت، اما خواندن‌شان دست کم به‌خاطر یک دلیل دیگر خالی از لطف نیست؛ این که روشن می‌شود که خلاف توهمات

واسطه های دلباخته دموکراسی پارلمانی و دستداران فضای باز و اعتدال و تدبیر، به لحاظ تاریخی حقوق شهروندی از جمله حقوق کارگران و زنان و غیره، هیچگاه از دل صندوق رأی و یا در شرایط مسالمت‌آمیز و در پی مذاکره آشتی‌جویانه بین کارفرما و کارگر بیرون نیامده، بلکه کارگران، و مخصوصاً کارگران زن هر امتیازی را تنها در طی مبارزات پیگیر و گاه خونین به دست آورده‌اند و سپس آن را با چنگ و دندان برای نسل‌های بعدی حفظ کرده‌اند. لازم به یادآوری است که انتخاب این متن برای ترجمه نه به دلیل توافق با نگاه کلی نویسنده، بلکه - همان‌طور که گفته شد- صرفاً از این روست که این متن چکیده فشرده‌ای از پیوندهای تاریخی جنبش زنان و جنبش کارگری را در اختیارمان می‌گذارد.

کلمات یا عباراتی که در کروش [] آمده است برای روان‌تر خوانده شدن متن از طرف مترجم اضافه شده‌اند، همچنین در پی‌نوشت‌ها سعی شده است تا چند سطری در شرح مبارزات و نظرات برخی از مبارزان کمون اضافه شود. با این امید که کاستی‌های احتمالی در متن و ترجمه آن مانع بهره بردن از آن نشود، این ترجمه ناچیز تقدیم می‌شود به زنان کارگری که در پیش چشمان انسانیت به زانو درآمده، هر روز از بلندای کاخ سرمایه سقوط می‌کنند: به نسرين‌ها و آذرهای بی‌نام.

«من دو [نوع] مردم در شهرهای مان می‌بینم»، ژول میشله [تاریخ‌نگار فرانسوی] در «زن» چنین نوشته بود و به این صورت پرولترها و «پرولت‌های پرولترها» [یعنی] زنان‌شان را در برابر هم قرار داده یا مقایسه کرده بود. در آستانه ۱۸ مارچ ۱۸۷۱ «مسأله» زنان همان‌قدر برای جنبش سوسیالیستی مرکزی است که مسأله کارگران. متأسفانه، بیشتر این مسائل پرسش‌برانگیز اغلب توسط مردان طرح، بیان و به بحث گذاشته شده‌اند. این مسائل در بهترین حالت پاسخ‌هایی پدرسالارانه و در بدترین حالت پاسخ‌هایی تحقیرآمیز یا توهین‌آمیز دریافت کرده‌اند. در آستانه کمون، زنان دریافتند که برای بهبود دادن شرایط زندگی، ابتداء باید روی خودشان حساب کنند؛ برای این که خود را در صحنه سیاسی و اجتماعی بقبولانند ([چراکه در فرانسه] حق رأی همگانی تا سال ۱۹۴۴ تنها به شکل نیمه همگانی باقی ماند)؛ برای معنا دادن به تمایلات فرهنگی، هنری و عاشقانه‌شان؛ برای خارج شدن از دوگانه باستانی که از قرن‌ها پیش آنان را به روسپیان درباری و خانه‌داران تقسیم می‌کرد، دوگانه‌ای که هنوز هم به قوت خود باقی است، نه تنها نزد مرتجعین بلکه همین‌طور نزد انقلابیون، زیرا [برای مثال] پرودون یکی از بنیان‌های نظریه‌اش را روی آن بنا می‌نهد (به ویژه در «در باب عدالت در انقلاب»).

۱. انحطاط در کار

زنان، در دومین نیمه قرن نوزدهم، اولین قربانیان انقلاب صنعتی و سرمایه‌داری هستند که از سال ۱۸۴۷ توسط رئیس شورای وزیران، فرانسوا گیزیو، به جریان درآمد. گرچه در ۱۸۶۶، همچنان کشاورزی است که بیشتر فرانسوی‌ها را زنده نگه می‌دارد، با این وجود ماشینی کردن کار، بیش از پیش ایشان را به خروج از روستاها و می‌دارد. البته تا پیش از این هم زنان ۳۳ درصد جمعیت فعال را تشکیل می‌دهند. جمعیتی که به صورت عمده در تولیدهای لباس، در خانه و در کارگاه‌ها یا کارخانه‌ها متمرکز می‌شوند؛ اما کار زنان فقط منحصر به این بخش نیست، چراکه آنان از کارهای «مردانه» همچون کار در معادن یا در خاکبرداری برای ساختن راه‌آهن، اکراهی نداشتند.

در سال‌های سی، سرآغاز طرح سازمان کار زنان ریخته شد. سوزان وُلکن [روزنامه‌نگار و فمینیست طرفدار سن‌سیمون ۱۸۰۱-۱۸۷۷] پیش از این که سن‌سیمونی و قابله باشد، گلدوزی می‌کرد (و مبارز همراهش، ماری رین، خیاط لباس زیر بود) او در اثرش، «خاطرات دختری از مردم» [۱]، ما را به دیدن یکی از این بی‌شمار کارگاه‌ها می‌برد؛ جایی که در میانه مسیر کار خانه و مسیر کارخانه، شوق و همبستگی در جهان نخ و سوزن به هم می‌آمیزد. او

همین‌طور ما را در این خاطرات به جایی می‌برد که زنان مانند محکومین به اعمال شاقه واقعی، برای دستمزد روزانه کاملاً ناهمخوان که از ۴۰ سنت تا ۴ فرانک متفاوت است، تحت سلسله‌مراتب شدید، تا ۱۳ یا ۱۴ ساعت در روز کار می‌کنند (اجاره یک اتاق بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ فرانک در سال است).

چنانچه کار در خانه اولویت کارگران زن به‌شمار آید، این امر به ایشان امکان می‌دهد که بین دخل و خرج تعادلی برقرار کنند: در ۱۸۶۰، در شمال کشور فرانسه بیش از یک سوم این بخش را هنوز زنانی شکل می‌دادند که در خانه‌هایشان به کار گلدوزی، بافتن، دوختن مشغول بودند. اما این زنان اولین قربانیان رقابت ماشین‌ها می‌شوند: پس از بی‌کار شدن، زمانی که بدون این که در مورد کار با ماشین‌های جدید آموزش ببینند، به کارخانه‌های کوچک می‌پیوندند، باید به مشاغل پست قانع باشند، در حالی که مردان به شغل‌های قدیمی خود مشغول‌اند. و با این اُفت وضعیت اجتماعی، تنزل وضعیت سلامتی و بهداشت هم از راه می‌رسد: «ما می‌بینیم، زنانی که سبزی پاک می‌کنند یا روی ماشین‌شان‌زنی کار می‌کنند، محکوم به زندگی در محیطی آکنده از غبار هستند، در عین حالی که مردان ریسنده و وصله‌کار، آزادانه در کارگاه‌های وسیع با [سیستم] تهویه مناسب تنفس می‌کنند. (...) در کارگاه‌های بافندگی برخی از زنان تقریباً مجبوراند به صورت معلق روی تسمه کار بکنند، به‌خاطر این که هم‌زمان از پاها و دست‌های‌شان استفاده می‌کنند.» آگوست بلانکی [شرایط کار کارگران زن و مرد را] بعد از بازدید از کارگاه‌های لیون برای ما چنین توصیف می‌کند.

شرایط جدید کار، اذیت و آزار جنسی از سمت کارفرماها یا سرکارگرها را نیز تقویت می‌کند. برخی به همین منوال به سمت تن‌فروشی کشانده می‌شوند. [جملاتی که در پی‌می‌آید] اولین تأثیرات پاریس بر ویکتورین بروشه [۱] است که در آستانه بهار ۱۸۷۱ از اورلئان به پاریس آمده و در آنجا در کارگاه چکمه‌سازی، کارگر چرخ‌کار بوده است: «در سال اول، به خوبی تجربیاتی به دست آوردم، کاملاً از بغل فلاکت گذشتم. زنان فقیری را دیدم که برای دستمزدی مضحک، ۱۲ یا ۱۴ ساعت در روز کار می‌کردند، در حالی که والدینی پیر داشتند و فرزندانی که مجبور بودند رهاشان بکنند. برای ساعات طولانی در کارگاه‌های ناسالم محبوس بودند، جایی که نه هوا، نه نور، نه آفتاب هرگز نفوذ نمی‌کردند، چراکه روشنایی آن‌ها با گاز تأمین می‌شد؛ کارخانه‌ها جایی بودند که این زنان برای به‌دست آوردن مبلغ ناچیز ۲ فرانک در روز گله‌وار تل‌انبار شده‌اند، یکشنبه‌ها و جشن‌ها هم هیچ چیز عایدشان نمی‌شد. اغلب زنان نیمی از شب‌ها را برای رفوی لباس‌های خانواده می‌گذرانند؛ آنان همچنین رخت‌هایشان را برای شست‌وشو به چشمه می‌بردند تا صبح یکشنبه آن‌ها را بشویند. پادشاه این زنان چیست؟ [این زن] اغلب مضطرب، در انتظار شوهرش است که تا دیر هنگام در کاباره مجاور به‌سر می‌برد، و فقط زمانی به خانه باز می‌گردد که سه چهارم پولش خرج شده باشد. (...) نتیجه: به خاک سیاه نشستن یا تن‌فروشی [است]. یک نویسنده گفته است: «پاریس بهشت زنان و جهنم اسپان است»، من می‌گویم: «پاریس بهشت زنان هرجائی و اسپان لوکس است و جهنم کارگران زن در دست‌کار و اسپان درشکه‌کیش». هر دو به‌طور مبهم مرگ را همچون راه نجاتی سعادت‌مند می‌بینند. این است ایده‌آشان! [۲]

در ۱۸۷۳ «جامعه‌شناس» لژی بولیو نتایج تحقیقی را (که پیش از کمون آغاز شده بود) در مورد کار زنان منتشر کرد. او در آن، فهرستی از بیماری‌های زنانه‌ای که در شرایط کار تشدید شده‌اند، حتا بیماری‌های ایجاد شده به‌واسطه این شرایط، تنظیم کرد: سقط جنین خودخواسته، مسمومیت، التهاب چشم، سل‌های کرکی یا اختلال در عادت ماهانه، فقط برای این که نمونه‌هایی از این بیماری‌ها ذکر کرده باشیم. پژوهش پیشین تحت مدیریت پزشک بهداشت لوی-رنه ویرمه، به بیش از ۳۰ سال قبل برمی‌گشت: او نتایج آن را در اثر مشهورش «تابلوی وضعیت جسمی و روحی کارگران شاغل در کارگاه‌های پشم و پنبه» منتشر کرده است. بین این دو تحقیق، به‌رغم «پیشرفت» یا باید گفت به‌خاطر «پیشرفت»، شرایط کارگران زن به شکل قابل ملاحظه‌ای بدتر شده‌است؛ چنین قضیه‌ای، حتا اگر فرض را بر این

بگیریم که این زنان پیش‌تر وانمود می‌کردند که از مردان مقاوم‌تراند، صادق است. (در ۱۸۵۷، زنان به طور متوسط در برابر ۱۸ روز غیبت مردان در سال، ۱۴ روز در سال غیبت می‌کردند.) همان‌طور که ویکتورین ب. و پیش از او، ویرمه مشاهده کرده است (در ۱۸۴۰) که «کم پیش نمی‌آید که زمانی که یک زن جوان کارگر محل کارش را شب هنگام، قبل از ساعت خروج عمومی ترک می‌کند، بگویند که او می‌خواهد پنجمین ربع روزش را انجام دهد». در همان دوره، پزشک بهداشت دیگری، اکساندر پیران-دوشاتله وضعیت مکان‌های مشخص تن‌فروشی در پاریس را اعلام می‌کند: ۹۹ درصد تن‌فروشان، زنانی هستند که قبلاً کارگر بوده‌اند یا هنوز کارگر هستند. در دهه‌های پیش از انقلاب کموناری [یا انقلاب کمونار(د)ها]، زوج مسیحی جهنمی تن‌فروش-راهبه که از زنان کارگر برخاسته است، فقط اذهان را مورد هدف قرار نمی‌دهند، بلکه در واقعیت هم اعمال نفوذ می‌کند؛ به عبارت دیگر کارگران زن فقط از رقابت ماشین تبعیت نمی‌کنند، بلکه تابع رقابت صومعه نیز بودند، به‌خاطر این که صومعه‌ها صنایع دستی را به قیمت خیلی ارزان تأمین می‌کنند. (از همین روست که حتا در ۱۸۳۴ شاهد شورش‌هایی علیه صومعه‌ها در کنار لیون بودیم.)

سرانجام، سه دهه پیش از کمون، به عنوان مخوف‌ترین وضعیت زنان در نظر گرفته می‌شود. [۳]

۲. چه باید کرد؟

در ابتدای سازمان‌دهی کار، سرکوب سیاسی از آغاز امپراتوری دوم، حتا بدون در نظر گرفتن مردسالاری که سوسیالیست‌ها را در برمی‌گیرد، روزنه‌اندکی برای گسترش فعالیت زنان به‌جا گذاشت. اما به‌طور تناقض‌آمیز، در تقابل با خشونت تحمل‌ناپذیر پولیس، در تقابل با بیگانگی جدید ناشی از صنعتی شدن و در تقابل با پیش‌داوری همسران است که فمینیسم جدید شکوفا خواهد شد. این باز هم از مزایای تبعید است، چراکه در زمانی که کنش داشتن ناممکن است، شرایطی را به وجود می‌آورد که نظرها و اشخاص بتوانند در سراسر اروپا و حتا دورتر از آن در گردش باشند. در دهه پیش از کمون، ایده‌ها و خط سیر تعدادی از مردان و زنان فرانسوی در تقابل قرار می‌گیرد با خط سیر و ایده‌های مخالفان دیگری که آنان را در ژنیو، لندن یا بروکسل و به ویژه در روسیه ملاقات کرده‌اند. روس‌ها که در گسست از تزارست مطلقه (یا پدرسالار) به‌سر می‌برند، و در میان‌شان زنان جوان زیادی هم هست، از اشرافیت زمین‌داری می‌آیند که به واسطه الغای برده‌داری (۱۸۶۱) فقیر شده‌اند و از نوشته‌جات نیکلای گاورلیویچ چرنیشفسی اشباع هستند. متفکر روس، چرنیشفسی در رمان معروفش «چه باید کرد؟» (۱۸۶۴)، پیرامون شکل اتوپییائی مثلث عاشقانه یک زن و دو مرد، زنان را در قلب جهانی شمول نشانده است: [از نظر او] اقتصاد، آزادی، خلاقیت، برابری از این سازمان هندسی بی‌نقص، ناشی می‌شوند. با بیان این اعتقادات، این زنان جوان [روس]، تحت تحریک الیزابت دمیتریف [۲]، مترصدند که باور رفقای‌شان در غرب را به نفع این عقاید تغییر دهند، [البته] پیش از کمون، بنوا ملون [۳] کتاب را به فرانسه ترجمه می‌کند. (گذشته از الیزابت، خواهران گروبین کروگوسکی در طول بهار ۱۸۷۱ نقشی غیر قابل انکار در پاریس ایفاء می‌کنند.)

در فرانسه، پیشگامان مبارزه زنان ابتداء از صفوف خرده بورژوازی (آندره لئو، پل مینک یا لئونیز میشل) یا اشرافیت کارگری زنان (ناتالی لومل، ویکتورین ب. یا پیش از ایشان، سوزان والگن) می‌آمدند. زنانی که در انترناسیونال سوسیالیستی (یا در تعاونی‌های اعضا) متعهد شده‌اند، مانند پیش‌کسوتان‌شان به صفوف سن‌سیمونیسیم پیوسته بودند، آنان نه تنها علیه قدرت مسلط بلکه علیه مردانشان و پروین می‌جنگیدند.

برای پروین نظریه پرداز که سوسیالیست‌های فرانسوی از او الهام می‌گیرند: «زن زیردست مرد است، همان قدر که به واسطه آگاهی‌اش همان قدر هم به‌خاطر توان ذهنی و نیروی ماهیچه‌ای‌اش. (...). نسبت توان مرد به زن مثل نسبت ۳

در ۳ در ۳ هست به ۲ در ۲ در ۲ که می‌شود ۲۷ به ۸». بر طبق نظر این صاحب‌نظر بزرگ، این سه‌گانه افلیج نمی‌تواند توازن خود را بیابد مگر در ازدواج تک‌همسری [۴].

برای مخالفت با این اندیشه که در عین حال اندیشه مسلط است، زنان «بورژوازی» خود را در نبرد درگیر می‌کردند؛ ژنی بریکور، همکار «نشریه فلسفی» در ۱۸۶۰ «زن آزاده» را در پاسخ مستقیم به پروین منتشر کرد، در حالی که ژولیت لامیه همکار نشریه «سالن‌آرا» سال بعد «نظرات ضد پروینی» را انتشار داد. ژنی بریکور برای او خط و نشان می‌کشد: «آقای پروین! خوب به من گوش کنید! زن مانند [سایر] مردم است، او دیگر به انقلابات شما که ما را به نفع مقداری بلندپروازی‌های حرافانه، به کشتن می‌دهند، تمایلی ندارد. ما به شما اعلام می‌کنیم که پس از این هر کسی را که علیه مطالبات مشروع ما موضع بگیرد، همچون دشمن پیشرفت و انقلاب محسوب می‌کنیم، در حالی که کسانی را که برای رهایی مدنی ما با ما همصدائی می‌کنند در میان دوستان پیشرفت و انقلاب می‌نشانیم، کسانی که [سابق براین] حریفان ما بوده‌اند.»

در دهه‌های گذشته، سن‌سیمون یا فوریه، مدعی بودند که «زن» را در قلب اتوپیای خود گنجانده‌اند. شکست در اجرائی کردن پروژۀشان، به ممتاز کردن «زن» برمی‌گردد. ایده‌آلیزه کردن زن در «اله‌مادر»، در موجودی تخیلی با توان جنسی به‌شدت قوی، به محبسی دیگر و این‌بار در جهت مخالف می‌انجامد (که سوزان وُلکن شاهدی است بر آن)، این محبس و ارونه برای زنانی که آن را تجربه کرده‌اند، بسیار دردناک بوده‌است.

مسیرها برای خروج از این کلیشه‌ها نادر و ناهموار می‌ماند: نوشتن، یاد دادن و یاد گرفتن، مراقبت کردن، زمین، کنش داشتن، یا پیش از همه، به طرز کاملاً ساده‌ای، خارج از قراردادهای اجتماعی و خانوادگی زیستن. زنانی که خود را به یکی یا گاهی به تعدادی از این راه‌ها متعهد می‌کنند، اغلب در این مسیرها بدن و جان‌شان را می‌خراشند.

درست مانند پیش‌کسوت معروف‌شان، ژورژ سان، آندره لئو [۴] و پل میک [۵] از زنانی هستند که قصد دارند جهان را با نوشتار تغییر بدهند؛ اما آن‌ها تنها در مورد زنان، و فقط در روزنامه‌ها نمی‌نویسند. رمان‌ها یا مقالات آندره لئو (تخلص او از اسم کوچک پسرانش برگرفته شده است)، که همان‌قدر در سبک‌شان درخشان‌اند که در عمق و محتوای‌شان، استبداد مردسالارانه یا مبارزه طبقاتی را دست‌مایه قرار می‌دهند. [۵] پل میک، که سخنوری قابل و به همان اندازه هم سردبیر شایسته‌ای است، با حرارت بسیار سرمایه‌داری و امپراتوری را خوار می‌شمرد. او به سوی باکونین متمایل می‌شود و این نظر را که زن تا منتهای درجه «یک عامل انقلابی» است، بسط می‌دهد. این زن و آن زن روزنامه‌هایی ایجاد خواهند کرد، به عضویت نهاد بین‌المللی کارگران درخواهند آمد، زندگی خصوصی غیر محافظه‌کارانه پیشه خواهند کرد؛ اما این زنان با استبداد مواجه خواهند شد، استبداد نیروی پولیس را به همان شدت می‌چسند که استبداد همسران یا رفقای‌شان را. [۶]

در عرصه عمل، ویکتورین بروشه چرخ‌کار یا ناتالی لومل [۶] صحاف، از راه ایجاد انجمن‌های تعاونی برای اعطای کار به تعدادی از زنان یا ارائه مایحتاج اولیه ضروری به صورت کمک بلاعوض به سایرین، به مداخله کنش‌گرانه متعهد شدند: نانوائی خودگردان برای زنانی که به کار نیاز داشتند (در ۱۸۶۷) و [مرکزی به نام] «خانهدار» یا [رستوران] «دیگ» مشهور (با اوژن و آلن در ۱۸۶۸) برای زنانی که نیازمند کمک مادی ضروری بودند. به لطف جو آشوب‌زده یا اقتصاد نابسامان، برنامه‌هایی زیبا و شکننده طراحی و پیاده شده بود.

اما بدون آموزش چطور رهایی ممکن است؟ در رشته تربیت یا پرورش دختران، تمام یا تقریباً تمام چیزها باید ابداع شوند. گیز در ۱۸۳۳، وزیر تربیت عمومی بود و مدرسه را اجباری ساخت، اما تنها برای پسران. ۱۵ سال بعد، کنت فردریک آلفرد دوفالوی باوجودی که فرد به‌شدت مرتجع بود، مدارس دختران را به کمون‌هایی که بیش از ۸۰۰ نفر جمعیت داشتند، تحمیل کرد. می‌باید هنوز ۱۵ سال صبر کرد تا این امکان [صرف نظر از اندازه این گستره] شامل حال

کمون‌های کوچکتر و حتا کمون‌های پرتعدادتری که امکانات گشایش یا نگهداشتن مدارس را نداشتند، بشود. از طرف دیگر مریبان زین «عمومی» [publique در مقابل خصوصی] نوعی از پرولتاریای روشنفکر را شکل دادند، چراکه اکثرشان کمتر از زن خدمتکار به‌دست می‌آوردند. به این ترتیب، و همچنان برای مدت مدیدی، تدریس از راه جایگاه اصلی مریبانی که از اعضای هیأت‌های مذهبی بودند، تحت کنترل کلیسا قرار داشت. در ۱۸۶۷، ۴۱ درصد زنان هنوز بلد نیستند هنگام ازدواج با اسم خود امضاء کنند. (در حالی که ۷۵ درصد مردان می‌توانند این کار را انجام دهند). علی‌رغم این تأخیر، زمانی که در ۱۸۶۷ ویکتور دورو، دروس آموزش متوسطه را برای دختران جوان افتتاح می‌کند، موفقیتی بلافاصله حاصل می‌شود. او به همین ترتیب دانشگاه را هم به روی ایشان می‌گشاید. اما مانند سایر نقاط در اروپا، تنها در بخش پزشکی [درها به رویشان بسته است]، و بدون این که حق انجامش در مادرشهرها برای دختران به رسمیت شناخته شده باشد (دختران دیپلمه استعدادهایشان را در الجزایر یا ترکیه به منصفه ظهور می‌گذارند...). این مسأله از یک اجبار درونی می‌گوید: پزشکی اغلب توسط دانشجویان زن انتخاب شده [اما] تنها ضرورت، قانون نمی‌سازد. ایده مراقبت کردن، به واسطه فرهنگ، آموزش خانوادگی، حتا دلبستگی که اسمش هم برده نمی‌شود، همچون تعهد شخصی، خود را تحمیل می‌کند؛ پزشکی امکانی است «برای رفتن به سوی مردم»، همان‌طور که خط سیرهای پوپولیست روسی سوفیا پروسکایا یا فرانسوی سوزان و آلکن چنین چیزی را به ذهن متبادر می‌کند. در هر حال برای موفق شدن باید از نظر شخصیتی، سماجی قوی، تاحدی بخشش و یاری بیرونی (مردانه) داشت. مانند سوفیا گولسکایا که به «یکی از بزرگترین ریاضی‌دانان» زمان خودش بدل شده است.

در مورد آموزش حرفه‌ای، امیدی در دوردست‌ها باقی می‌ماند: همان‌طور مشاهده شد، کارگران زن بسیار ماهر در نساجی با ورودشان به کارخانه، به دلیل عدم یادگیری حرفه‌ای شیوه کار با ماشین‌های جدید، سیر قهقرائی طی می‌کنند. برای مردمی کردن این عبارت «سرزمین غیر مردانه» آموزش، برخی از زنان مانند لوئیز میشل [۷] در نظر داشتند که برای دختران فرودست، یتیم، دهقان و پرولتر مدرسه شبانه‌روزی بگشایند. دیگران مسیر فردی‌تری انتخاب کردند. در ۱۸۶۱، ژولی نوبی، بعد از قصدهای متعدد، اولین زنی است که دیپلمه می‌شود، گرچه برای این که چنین تمایلاتی تشویق نشوند، سال‌ها بعد دیپلمش را به او اعطا می‌کنند... او همچنین در ۱۸۶۶ جایزه‌ای کسب می‌کند، به‌خاطر مطالعه‌ای در مورد «امکانات افزایش دستمزد زنان تا برابری با دستمزد مردان، زمانی که کار برابر وجود دارد و گشودن مشاغل جدید برای زنان». تنها باید به شجاعت آکادمی لیون، برای این جایزه و این موضوع ادای احترام کرد...

در آستانه کمون، پرتوان از مبارزاتشان، و نیرومند از دلسردی‌هایشان همچون موفقیت‌هایشان، زنانی که از تلخی ماه‌های جنگ و فلاکت تند و تیز شده‌اند، برای مداخله در تمام زمینه‌ها بالغ و توانا هستند. زمینه‌هایی که [پیش از این] برای‌شان ممنوع یا محدود بوده است. بعد از دهه‌ها پس‌روی و سرکوب، آنان آماده‌اند تا سفت و سخت بجنگند با این هدف که خواسته‌هایشان را به عمل درآورند. با این همه، برای مدت مدیدی، بسیاری از آمال‌شان در حد کلمات باقی خواهند ماند. آنان می‌باید که جرأت کنند، خلق کنند، فضاهای دیگری را آماده کشت کنند: عشق را، بازپس‌گیری بدن‌ها را، هنرها را همچون نقاشی یا مجسمه‌سازی، آنان که تاکنون فقط در شعر ماجراجویی کرده‌اند.

برای از میان برداشتن وضعیت «پرولترهای پرولترها» - [یادمان باشد] برای کسب حق رأی هنوز باید ۷۰ سال شکیبایی به خرج داد- نبرد تازه آغاز شده، هنوز تا اتمامش راه بسیار درپیش است...

پی‌نوشت‌ها:

* این نوشتار ترجمه‌ای است از مقاله‌ای با این عنوان

« *L'émancipation des femmes sous le Second Empire*... » که در ۲۳ مارچ ۲۰۱۲ در سایت

<http://www.commune1871.org> منتشر شده است.

[۱] ویکتورین بروشه Victorine Brocher (۱۸۳۸-۱۹۲۱): در سال ۱۸۶۱ با ژان روشی پیشهور کفاح ازدواج می‌کند و خیلی زود به مبارزان مجمع‌های بین‌المللی کارگران می‌پیوندد. در سال ۱۸۶۲ در پاریس به عنوان کارگر چرخ‌کار چکمه‌ساز کار می‌کند. در ۱۸۶۷ در پاییزی یک نانوائی تعاونی و یک فروشگاه تعاونی شرکت دارد. در طول جنگ فرانسه و پروس، به عنوان پرستار آمبولانس انجام وظیفه می‌کند. ویکتورین که با مادرش در اورلئان زندگی می‌کند، به کمک او دو پسر خود و پسر یکی از همسایگانش را که نزد آنهاست، نگه می‌دارد، سه فرزندش با فاصله کمی می‌میرند و در ۱۸۷۱ به پاریس بازمی‌گردد. او که بسیار از «بی‌نویان» ملهم است، به شرایط فلاکت‌بار کارگران و به‌ویژه زنان علاقه نشان می‌دهد.

ویکتورین بروشه در ۲۰ مارچ ۱۸۷۱، با همسرش در جبهه نبرد برای دفاع از جمهوری داخل می‌شود. آنها ابتداء برای غذاخوری افسران آذوقه تأمین می‌کنند، اما او برای مبارزه، خیلی زود دوباره کارهایش را در آمبولانس از سر می‌گیرد. در طول هفته خونین (۲۱-۲۸ می ۱۸۷۱) روی باریکارها می‌جنگد، دستگیر و به عنوان کسی که خزانهداری را به آتش کشیده، به مرگ محکوم می‌شود. او از زنانی است که برای شیطانی جلوه دادن‌شان، آنها را آتش‌افروز [این صفت تحقیرآمیز در زبان فرانسه معادل است با زنان جنایتکار و خرابکار، گاهی نیز برای توصیف فمینیست‌ها و زنانی که از عقیده سیاسی خود دفاع می‌کنند، به‌کار می‌رود] خطاب می‌کردند.

به کمک یارانش موفق می‌شود به سویس فرار کند، با این وجود همسرش در هنگام دستگیری کشته می‌شود. در ۱۸۷۸ پیش از این که به پاریس بازگردد به لندن و بعد به لیون می‌رود، در همین سال است که در جنبش آنارشستی شرکت می‌کند. او به عضویت گروهی درمی‌آید که نشریه آنارشستی انقلاب اجتماعی را منتشر می‌کنند. در ۱۸۸۱ نماینده پاریسی در کنفرانس سوسیالیست‌های لندن است. در سال ۱۸۸۷ با گوستاو بروشه ازدواج می‌کند، آنها ۵ یتیم به‌جا مانده از کمون را به فرزندخواندگی می‌پذیرند. در سال ۱۸۹۰ در مدرسه آزاد [و لائیک] که لونیژ میشل افتتاح کرده است، مربی می‌شود. در سال ۱۹۰۹ خاطراتش را با عنوان «خاطرات یک مرده زنده» منتشر می‌کند. ویکتورین بروشه در ۴ نوامبر ۱۹۲۱ در لوزان می‌میرد. برگرفته از نوشته‌ای در مورد ویکتورین بروشه در این آدرس

http://eugenevarlin.com/travaux/victorine_brocher.pdf

[۲] الیزابت دمیتریف (۱۸۵۱-۱۹۱۰) Elisabeth Dmitrieff: دختر نامشروع یک افسر تزار است. او رزمیدن را از حلقه سوسیالیست‌های سن پترزبورگ زمانی که خیلی جوان بود، شروع کرد. در ۱۸۶۸ به سویس پناهنده می‌شود، جایی که در آنجا در ایجاد بخش روسی انترناسیونال کارگری شرکت می‌کند. در لندن نماینده می‌شود و با کارل مارکس ارتباط می‌یابد. در ۱۸۷۱ مارکس او را در مأموریتی برای جمع‌آوری اطلاعات، به عنوان نماینده شورای عمومی انترناسیونال به پاریس می‌فرستد. وقتی که فقط ۲۰ سال دارد با ناتالی لومل در ایجاد سازمانی برای فعالیت زنان با عنوان «اتحاد زنان برای دفاع از پاریس و مراقبت از مجروحین» همراه می‌شود. الیزابت به‌ویژه به مسائل سیاسی و خصوصاً سازماندهی کارگاه‌های تعاونی مشغول می‌شود. او به صورت فعال در باریکادهای فوبورگ سنت-آنتوان، در مبارزات خیابانی در هفته خونین مشارکت دارد. از این که چطور موفق می‌شود که از چنگ ارتش ورسای بگریزد، از فرانسه فرار کند و در اکتوبر ۱۸۷۱ به روسیه بازگردد، اطلاعی در دست نیست. او در آنجا یک محکوم سیاسی را به همسری برمی‌گزیند تا به این وسیله او را از مرگ نجات دهد. الیزابت به دنبال او به تبعید در سبیری می‌رود، جایی که او زندگی‌اش در ۱۹۱۰ یا به قولی ۱۹۱۸ به پایان می‌رسد. برگرفته از نوشته‌ای در مورد الیزابت دمیتریف در این

آدرس http://www.raspouteam.org/1871/?page_id=1583

[۳] بنوا ملون (۱۸۴۱-۱۸۹۳) Benoît Malon: مبارز کارگری، روزنامه‌نگار و نویسنده و از اعضای کمون است، برای او: «یک کنش مهم بین همه، که انقلاب پاریس به روشنی آن را بیان می‌کند، ورود زنان در زندگی سیاسی است. تحت فشار اوضاع و احوال، به‌خاطر پراکندگی نظرات سوسیالیست‌ها، به‌خاطر تبلیغات باشگاه‌ها [منظور باشگاه‌های بحث و گفت‌وگو است، که در طول کمون در هر محله شکل گرفته بود]، زنان احساس می‌کنند که رقابت زن [با پرولتر] برای پیروزی انقلاب اجتماعی که در دوره مبارزه‌اش رسیده، گریزناپذیر است. درحالی‌که زن و پرولتر، این سرکوب‌شدگان نظم کهن، نمی‌توانند به رهائی‌شان امید داشته باشند، مگر با متحد شدن قدرتمندانه علیه همه اشکال [نظم اجتماعی] گذشته.» (سومین شکست پرولتاریا) نظرات ملون در مجموع یکی از دو نظر مهم در طول کمون در مورد نقش زنان در انقلاب و همکاری و یا تقابل زن و پرولتر است. نظر دیگر که توسط *آندره لئو* صورت‌بندی شده است، بر این باور است که: «یک بار دیگر زنان چیزی در آینده نزدیک در این انقلاب به دست نمی‌آورند، چراکه اکنون هدف رهائی مردان است، نه زنان. (...))» نقل قول‌ها برگرفته از مقاله *زنان در ۱۸۷۱؛ Encyclopédie politique et historique des Femmes*, PUF, 1997, dir. Christine Fauré.

[۴] *ویکتوار لئودیل برا متخلص به آندره لئو* (۱۸۲۴-۱۹۰۰) André Léo: از میان تمام زنان صاحب‌قلم تنها *آندره لئو* یا تقریباً تنها اوست که نقش تعیین‌کننده‌ای در جنبش انقلابی ۱۸۷۱ ایفاء می‌کند. رمان‌هایش، «یک ازدواج شرم‌آور» در ۱۸۶۲ و «یک طلاق» در ۱۸۶۶ برایش شهرت و اعتبار به ارمغان آورده‌اند. او جمهوری‌خواه است و مانیفست روزنامه «رفرم» را امضاء کرده است، با نشریه «عقیده ملی» *گرو* همکاری می‌کند. باید تأثیرات سن‌سیمونی را که هنوز روی او و کارهایش اعمال می‌شوند، یادآور شد. او که طرفدار ایده‌های اجتماعی است، در ۱۸۶۸ «کمونیسم و مالکیت» را منتشر می‌کند. در راستای مبارزه برای اثبات حقانیت زنان، در ۱۸۶۹ «زن و اخلاق، آزادی یا موناشری» را به رشته تحریر در می‌آورد. عملی که همچنین ارزش اشاره کردن دارد: *آندره لئو* همچنین قصد دارد نشریه‌ای تأسیس کند به نام «کشاورز»، که البته مرده زاده می‌شود. به همین صورت، «مانیفست» کمون دهقانان را او به قلم‌در آورده. او فرودستی اجتماعی و مدنی زنان را با فرودستی دهقان تحت سلطه امپراتوری همانند می‌کند. *آندره لئو* مصائب مبارزه‌اش را می‌داند: «اغلب دموکرات‌ها آخرین افرادی هستند که متوجه می‌شوند که حقوق همیسته هستند و یک محمل دارند، یک اصل مشترک، دارند. همچنین بین آن‌ها که زنان بی‌استعدادترین رقبایشان را می‌یابند.» او در طول ۱۸۷۱ تکرار می‌کند: «بسیاری از جمهوری‌خواهان - من از واقعی‌هایشان حرف نمی‌زنم- امپراتور و خدای متعال را خلع نکرده‌اند (...) که [بخواهند] به‌جایشان بنشینند و طبیعتاً با این قصد و نیت، باید همچنان رعایای مذکر یا دست‌کم رعایای مؤنث، وجود داشته باشد. [آنان مدعی هستند که] زن نباید از کشیش تبعیت کند؛ اما نباید از خودش هم چیزی برای گفتن داشته باشد. او باید خنثی و منفعل تحت امر مرد باقی بماند، [در این صورت] او فقط کشیشی را تغییر می‌دهد که نزدش اعتراف می‌کند و لا غیر.»

اولین سازمان زنان که تحت امپراتوری دوم اهمیت یافته است، «لیگ مدافع حقوق زنان» است، که او آن را در ۱۸۶۸ ایجاد کرد. او در یادداشت‌های روزانه‌اش در ۲۰ جولای در ۱۸۶۸ و روزهای بعدش، «عقیده ملی» مانیفست ۲۰ نفری از «شهروندان» [زن] را منتشر می‌کند؛ شکل‌گیری یک «لیگ برای اعلامیه جدید حقوق نه فقط برای مردان، بلکه حقوق برای بشریت و برای تحقق بخشی اجتماعی‌شان.» حقوق بشریت [droits de l'humanité]، صورت‌بندی است که *آندره لئو* به صورت‌بندی حقوق بشر [droits de l'homme]، ترجیحش می‌دهد. [...] نقل قول‌ها برگرفته از مقاله *زنان در ۱۸۷۱؛ Encyclopédie politique et historique des Femmes*, PUF, dir. Christine Fauré, 1997.

[۵] آدل پلینا مکارسکا متخلص به پل مینک (۱۸۳۹-۱۹۰۱) Paule Minck: بعد از این که از همسرش جدا می‌شود در سال ۱۸۶۷ به پاریس می‌آید. برای گذران زندگی، به تدریس زبان می‌پردازد و از مهارتش در هنر سوزن‌زنی هم بهره‌می‌برد. اما سمت و سوی زندگی‌اش پیش از این تغییر کرده است. در ابتدای ۱۸۶۸، به انترناسیونال اول می‌پیوندد، متونی امضاء می‌کند که در آن‌ها فمینیسم و سوسیالیسم به طرز عمیقی به هم آغشته‌اند. او سخنگوی جلسات عمومی می‌شود و انجمن برادری کارگران زن را بنا می‌نهد، که سازمانی متأثر از اصول متقابل پرودن است. در پاریس پل مینک با حرارت از حقوق سیاسی زنان دفاع می‌کند. کمونارها و مبارزان کمون از خستگی‌ناپذیری و انرژی خاص او در سخنرانی و بیان اعتقاداتش نقل‌قول‌های جالبی آورده‌اند.

هنگامی که کمون رخ می‌دهد، پل مینک قطعاً در آن حضور دارد. او در کمیته حقوق زنان مشارکت می‌کند و در بحث‌های باشگاه کلیسای سن‌سولپیس فعال است. او کمیته‌ای تأسیس می‌کند که جلساتش در کلیسای نتردام دُلاکروا برگزار می‌شود [کمونار(د)ها از کلیساها نه به عنوان مکان مذهبی بلکه به عنوان مکانی برای برگزاری جلسات بحث و گفت‌وگو، استفاده می‌کردند] و مدرسه‌ای در سن‌پئیر در محله من‌مرتر می‌گشاید. اما به‌ویژه، برای توجه دادن ایالات به حقانیت کمون، مبارز خستگی‌ناپذیر، پل مینک، *اگرگون* را می‌پیماید. «مواظب جهان قدیم باش! روزی که زنان خواهند گفت: دیگر کافی است! آنان [هیچ چیز] رها نمی‌کنند، آنان؛ نیروئی در آنان پناهنده شده، آنان خسته و فرسوده نیستند. حواست را به زنان بده! از زمانی که زانی مانند پل مینک در حالی که پرچم آزادی را به اهتزاز در آورده‌اند، اروپا را در می‌نوردند...» *لوتیز میشل* در خاطراتش، نظرش را چنین فریاد می‌زند.

زمانی که سرکوب روی پایتخت فرومی‌آید، پل مینک در پاریس نیست. او در یک واگن سوخت مخفی شده است و موفق می‌شود به ژنیو پناهنده شود و در آنجا اعتباری به هم بزند. [سازمان] عفو مجازات اعلام می‌کند که پل مینک چنین القاء می‌کند که گویا در همه میتنگ‌ها در سرتاسر فرانسه حاضر است. مینک برای شرکت در یک جلسه در حمایت از نهیلیست‌های روسی به یک ماه زندان محکوم می‌شود. بانگرو کارگر آناشیسیت، از دواج می‌کند و بدین‌ترتیب فرانسوی می‌شود و از اخراج از فرانسه نجات می‌یابد.

در ۱۸۸۴ پل مینک پنجمین فرزندش را به دنیا می‌آورد (او دو دختر در زمان تبعیدش داشت و دو فرزند هم از همسر سابقش که یک پرنس بود). در شهرداری، کارمند دولت خفه می‌شود، چون که مادر می‌خواهد فرزندش را چنین بنامد: اسپارتاکوس- بلانکی- انقلاب! چرا پل مینک [باید در این کار] مردد باشد؟ او که اعلام می‌کند که: «ببینید گل‌بته‌ها می‌رویند و نسلی که می‌آید خانه‌ای باشکوه خواهد ساخت: خوشبخت خواهند بود فرزندان ما، آنها به آینده می‌پیوندند!» در پاریس مثل شهرستان‌ها، این مبارز انقلابی خستگی‌ناپذیر در سراسر عمر خود یک پیکار جاودانی ساخته است تا برابری سکس‌ها و حقانیت سوسیالیسم به پیروزی برسند. برگرفته از مقاله‌ای با عنوان *پل مینک* (۱۸۳۹-۱۹۰۱) زن، فمینیست و سوسیالیست پرشور منتشر شده در این سایت <http://www.humanite.fr>

[۶] *ناتالی لومل* (۱۸۲۷-۱۹۲۱) *Nathalie Le Mel*: سندیکالیست است و در کمیته‌های اعتصاب در زمان حکومت ناپلئون سوم شرکت می‌کند و بعد از اعتصاب زنان و مردان وصله‌کار، در ۱۸۶۵ با کمک دوستش *اوژن وارلن*، تساوی حقوق زنان و مردان را به‌زور کسب می‌کند. او با اوژن رستوران تعاونی «دیگ» را به‌راه می‌اندازد؛ رستوران به‌خاطر این که در طول محاصره پاریس هر روز به طور رایگان به افراد محروم غذا می‌داد، معروف شد. در طول کمون، او به همراه *الیزابت دمیتریف*، سازمان‌دهنده اصلی سازمان «اتحاد زنان» است که در بطن این سازمان به بررسی و یافتن راه حل مسائل اجتماعی مشغول می‌شود. در طول هفته خونین [۲۱ تا ۲۸ می ۱۸۷۱]، او به همراه دیگران، در سنگرهای خیابانی در میدان *پیگال* می‌رزد و سرانجام دستگیر و به تبعید در *نئوکالونی* محکوم می‌شود، جایی که زندگی‌اش را *بالویز میشل* قسمت می‌کند. در ورود مجددش به پاریس، با کارهای کوچک روزگار می‌گذراند.

در اواخر عمر درازش، نابینا می‌شود و در حالی که تمام منابع مالی اش را از دست داده بود، در ۱۹۲۱ در فقر در بیمارستان ایوری می‌میرد، با این وجود تا به آخر به آرمان‌هایش وفادار بود. نوشته‌های در بزرگداشت این مبارز بزرگ منتشر شده در سایت <https://npa2009.org/content/nathalie-le-mel>

[۷] لوئیز میشل (۱۸۳۰-۱۹۰۵) Louise Miche: «در طول سالیان، لوئیز میشل، به چهره یگانه و نشانگان مبارزات فمینیستی زنان کمون بدل شد، چیزی که کاملاً به حق و پذیرفتنی است. اگر نظرات لوئیز میشل نظرات یک فمینیست باشد، مبارزه‌اش نبرد یک سرباز است: آنچه او در سراسر طول کمون انجام می‌دهد. می‌توان گفت که تعهد فمینیستی‌اش به موازات فعالیت زنانی است که در طول این دوره مبارزه‌ای مثال زدنی را پیش بردند. در واقع زنان، برای اولین بار در تاریخ‌شان، در طول کمون سازمان وسیع و مردمی زنان که هزاران زن را در برمی‌گرفت، شکل دادند.» بخشی از مقاله لوئیز میشل و دیگران، نبرد زنان در کمون <http://www.commune1871.org>

اسفند ۹۲

- [۱] سوزان والکن، *خاطرات دختری از مردم*، مقدمه از لیدا الحداد، ماسپرو، پاریس، ۱۹۸۷.
- [۲] ویکتورین ب. *خاطرات یک [زن] مرده زنده*، ماسپرو، پاریس ۱۹۷۶
- [۳] مائیته آلیستور و دانیل آرمگت، *تاریخ فمینیسم فرانسوی*، انتشارات زنان، پاریس، ۱۹۷۷
- [۴] تأکید می‌شود که پرودن نه تنها در سکسیم، بلکه در ضدیت با یهود نیز قلم فرسایی کرده است. این رد مضاعف زنان و یهودیان که [ناشی از فرهنگی] به شدت مسیحی است، در آثار باکونین نیز بوده است.
- [۵] در مورد آندره لئو، رجوع کنید به بیوگرافی عالی آلن دالتیل، *آندره لئو، ۱۸۲۴-۱۹۰۰*، ژونون [اللهه مادر و همسر در روم باستان] کمون، انتشارات دفاتر سرزمین شویوا، شویبی، ۲۰۰۴؛ و در مورد پُل مینک، از همین نویسنده، پُل مینک، *کمونارد و فمینیست*، انتشارات سیروس، پاریس، ۱۹۸۱.
- [۶] مانند زنان فرانسوی، در همان دوره، زنان جوان فعال روس (که در طول کمون کشف‌شان می‌کنیم)، در گسست از تزار و پدران‌شان، در ژنیو برنامه‌هایی می‌نوشتند برای بازسامان‌دهی کار زنان و یا مردان در کارگاه‌های تعاونی که از اجتماعات دهقانی روسیه قدیم، الهام گرفته بودند. آنها نیز خودشان تجاربی از سرخوردگی‌های عمومی و خصوصی به‌دست می‌آوردند.

یادداشت:

با تشکر از همکاران گرامی ما در «گروه پروسه» به خاطر ارسال این مطلب ارزشمند، ما خواندن آن را به تمام زنان و مردانی که خواستار آوردن تغییر در ساختار اجتماعی ما به خصوص بازنگری در موقعیت زن در درون جامعه و مبارزه به خاطر احقاق حق آنها در «انسانی زیستن» می‌باشند، پیشنهاد می‌نمایم.

شاید بیجا نباشد بیفزائیم: حد اقل برداشت از مطالعه این نوشته، ایضاح یک حقیقت است: «حق داده نمی‌شود، بلکه گرفته می‌شود». در نتیجه آنچه را امروز زنان غربی در کل بدان نایل گردیده‌اند، نه تحفه‌ای است که استعمار و یا مذهب برای شان دو دسته پیشکش نموده باشد و نه هم عطیه‌ای است که گویا مردان نیکو سرشت، به ایشان ارزانی داشته‌اند، بلکه نتیجه مستقیم مبارزات قهرمانانه صد ها و هزاران زنیست که در میدان عمل اصل تساوی و برابری زن و مرد را به اثبات رسانیده‌اند. *زنانی آزاده، شجاع، مبتکر، بیهراس و خستگی ناپذیر*. احترام مبارزاتی به چنین زنانی بایسته و شایسته است، نه بزرگ کرده‌های پشت و پتیرین‌های مغازه‌های انسان‌فروشی استعمار و ارتجاع.

اداره پورتال AA-AA